

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله دروس فقہ ادلہ اثبات دعوا

«دوره دکتری فقہ قضایی»

«بخش چهارم»

استاد: آیت اللہ حبیبی تبار

تہیہ و تنظیم: عبداللہ زکی

پایگاہ اطلاع رسانی گروه فقہ و حقوق قضایی

www.feqhvaqaza.com

جلسه ششم:

معین بودن مدعی علیه:

یکی از شرایط استماع دعوا، این است که: مدعی علیه باید (معین) باشد. اگر معین نباشد، دعوا قابل استماع نمی باشد. اگر دعوا علیه مدعی علیه که نامعین است اما مردد بین افراد غیر محصور باشد، همه می گویند که مسموع نیست. بعضی گفته اند دعوا علیه مدعی علیه غیر معین، مسموع نیست چه اینکه مردد بین افراد محصور باشد یا غیر محصور. **حضرت امام(ره) می فرماید:** دعوا علیه مدعی علیه که مردد بین افراد محصور باشد، ظاهراً مسموع است. به دلیل اینکه استماع آن خالی از فایده نیست.

وجه خالی نبودن از فایده این است که: وقتی مدعی به قاضی می گوید من از یکی از این دو نفر طلب دارم؟ ممکن است یکی از این دو نفر حین المخاصمه اقرار به دین نماید.

همچنین ممکن است بعد از طرح دعوای احتمالی علیه چند نفر محصور، با اقامه شدن بینه، مدعی علیه واقعی مشخص شود، در این صورت اقامه بینه، مدعی علیه محصور را از حالت تردید خارج کرده و در صورت اقامه بینه، قاضی مدعی علیه واقعی را به پرداخت دین محکوم می کند و بقیه افراد محصور را نیز بریء الذمه اعلام می کند.

نکته: تا حالا از فرمایشات حضرت امام(ره) استفاده شد که حکم قاضی نباید بر وجه تردید باشد. یعنی قاضی یا باید زید را محکوم کند یا عمرو را. اما احدهما لا علی التعین، قابل محکومیت نیست.

اما در ادامه حضرت امام(ره) می فرماید: «لا یبعد بعد الحکم الرجوع الی القرعه» از این فرمایش امام استفاده می شود که بعید نیست که «احدهما لا علی التعین نیز محکوم به تأدیه می شود» یعنی اگر دعوایی علیه چند نفر محصور اقامه شد، اما هیچ عاملی موجب تعیین مدعی علیه واقعی نشد، قاضی می تواند احدهما لا علی التعین را محکوم به تأدیه کند، سپس قرعه مشخص می کند که کدام یک باید دین را تأدیه کند.

نکته: چرا در این موارد به جای تنصیف، به قرعه مراجعه می شود؟

به دلیل اینکه مراجعه به قرعه، مستلزم مخالفت قطعی نمی شود اما مراجعه به تنصیف، مستلزم مخالفت قطعی می شود. یعنی با تنصیف، قطعا فردی که بدهکار نیست، محکوم به پرداخت مقداری از دین می شود در حالی که با قرعه انداختن، احتمال دارد قرعه به نام بریء الذمه بخورد، لذا ارتکاب مخالفت احتمالی، اولی از ارتکاب مخالفت قطعی است.

بعضی از فقها گفته اند که: مدعی علیه باید معین باشد، به دلیل اینکه دعوا علیه مدعی علیه غیر معین، لغو است. زیرا وقتی معلوم نباشد که چه کسی مدعی علیه است؟ چه کسی را می خواهید محکوم کنید. لازمه این حکم چند چیز است:

۱. اقرار به نحو لا علی التعین مجاز نباشد، زیرا اگر به دنبال فایده باشیم، باید بگوییم که اگر دو نفر در دادگاه اقرار کند که یکی از ما بدهکاریم، اقرار به نحو لا علی التعین مؤثر نباشد.

۲. اقامه بینه هم به نحو لا علی التعین مثر ثمر نباشد.

بعضی از فقها می گویند معین بودن مدعی علیه لازم نیست: دعوا علیه مدعی علیه غیر معین نیز مسموع است. کما اینکه در کتاب القصاص شرایع آمده که «در دعوای قتل، اگر مدعی گفت یکی از این دو نفر مورث مرا کشته، فتسمع، دعوا شنیده می شود. در دامه گفته: «اذ لا ضرر فی احلافهما» زیرا اشکالی ندارد که قاضی هر دو را قسم بدهند توجه دادن سوگند به هر دو محذوری ندارد.

در دعوی غصب اگر علیه یکی از دو نفر طرح دعا شود، مسموع است و سرقت نیز مسموع است. اما در مورد بیع و غیر آن از دیگر معاملات اشکال است. پس یک تفصیل بین دعوی قتل و غیر قتل است. اما تفصیل دوم تفصیل بین دعوی بیع، غصب و سرقت و قتل از غیر آن است. در اینجا ها تسمع و در غیر آنها لا تسمع. س: چه خصوصیتی است بین این دعوی ثلاثه با سایر دعاوی. که مرحوم محقق و مرحوم علامه اینجا تفصیل داده است. مرحوم محقق حلی و علامه حلی قائل به فرق شده؟ چه بسا، فرق بین باب قتل و سرقت، و غصب با باب قرض و بیع و سایر معاملات از این جهت باشد که ملاک مما یتعسر الاطلاع علیه است اینها از مصادیق اموری است که پنهانی انجام می شود. تفصیل باب قتل و سرقت و غصب با سایر ابواب به حیث تعبدی و متکی به روایت نیست. بلکه جهات دیگری در آن دخیل است. اما نظر حضرت امام این است که ما باید بین جایی که مدعی علیه محصور باشد یا غیر محصور باشد فرق بگذاریم. در شبهه محصوره تسمع و در غیر محصوره لا تسمع.

اما نسبت به جایی که دعا محصور باشد آیا دعا علیه مدعی علیه غیر معین مسموع است یا خیر؟ اولاً در نصوص نصی نداریم که اگر مدعی علیه محصور شد یا غیر محصور شد تکلیف چیست؟ لذا بحث دایر مدار استلزام لغویت و عدم استلزام لغویت می شود. اگر موجب استلزام لغویت شود ادله و عمومات و وجوب استماع دعا شاملش نمی شود زیرا خداوند حکیم به انجام کار لغو امر نمی کند.

اما اگر منجر به استلزام لغویت نشود عموم ادله و وجوب استماع دعا شاملش می شود. حالا آیا استلزام لغویت پیش می آید یا نه؟

مبنای حضرت امام (ره) این شد که اگر دعا، دعوی غیر محصور باشد استلزام لغویت پیش می آید. اما اگر دعا علیه محصور باشد استلزام لغویت پیش نمی آید زیرا در این موارد بعد از آنکه مدعی دعواش را علیه مدعی علیه که مردد بین افراد محصور است، مطرح کرد، با اقرار یکی از آنها یا با اقامه بینه، مدعی علیه واقعی روشن می شود، و بر فرض که با این امور مدعی علیه واقعی مشخص نشود، قاضی به نحو لا علی التعمین حکم را صادر می کند، آنگاه برای مشخص شدن مدعی علیه واقعی، از قرعه استفاده می کند. وقتی که با قرعه مدعی علیه مشخص شد، استلزام لغویت از بین می رود، لغویت که از بین رفت، ادله و وجوب سماع دعا شامل دعا علیه، مدعی علیه که مردد بین افراد محصور است می شود در نتیجه استماع چنین دعوایی واجب می شود.

نکته: از نظر آیین دادرسی بین اعلام و ادعا فرق است: اعلام به جرم محذوری ندارد. حتی غیر ذی نفع نیز می تواند جرم را اعلام نماید. ولی آن چیزی که محذور دارد دعا است. اگر اعلام بکند و باز پرس بعد از تحقیقات متوجه شود که قتل را چند نفر محصور انجام داده، می تواند علیه افراد محصور اعلام دعا کند. و این دعا خالی از فایده نیست زیرا ممکن است یکی از آنها اقرار کند یا بینه علیه یکی از آنها اقامه شود. امروزه در دادخواست، مشخصات خواننده باید مشخص و کامل و جامع باشد. اگر کامل نباشد، قرار اخطار رفع نقص صادر می شود اگر ظرف مدت مقرر در قانون رفع نقص نگردید، پرونده از جریان خارج می شود.

آیا ذکر سبب دعوا لازم است یا خیر؟

آیا برای بررسی شکایت در دادگاه، صرف طرح دعوا کافی است یا اینکه سبب دعوا را نیز مطرح نماید؟ مثلاً اگر گفت که من از زید صد هزار تومان طلب دارم؟ کافی است، یا اینکه نه، علاوه بر آن باید منشأ طلبش را نیز ذکر نماید؟ مثلاً بگوید صد هزار تومان را بابت قرضی که به او دادم، طلب دارم. از نظر شرعی، ذکر سبب در طرح دعوا، ضرورتی ندارد.

نکته: از نظر آیین دادرسی، در دادخواست دعوی مدنی ستونی تحت عنوان مستندات دادخواست وجود دارد که مدعی باید مستند ادعایش را در آنجا قید نماید در غیر این صورت دادخواست او مسموع نخواهد بود. مثلاً باید قید شود که یک میلیون تومان را به استناد اجاره نامه، یا رسید امانت، طلب دارم، و اگر مستندات آن قید نشود، دادگاه با صدور «اخطار رفع نقص» از خواهان می‌خواهد دعوایش را تکمیل کند. چنانچه ظرف مهلت قانونی رفع نقص نگردد، پرونده با قرار «رد دادخواست» بایگانی می‌شود.

لزوم ذکر سبب در دعوی قتل:

در خصوص دعوی قتل، بعضی از علما (شیخ طوسی) ذکر سبب را لازم دانسته اند. لذا روشن شود که آیا قتل، عمدی بوده یا خطایی، مباشرتاً رخ داده یا تسبیحاً، منفرداً بوده یا مشترکاً.

آیا فقهای دیگر نیز همانند شیخ طوسی، ذکر سبب را در دعوی قتل لازم دانسته اند؟

محقق یزدی (ره) در ملحقات عروه فرموده است:

اولاً: «أن الأقوی عدم الاشتراط و كفايه الاجمال فی السماع نعم للحاکم ان یستفصل، و لو لم یعلم التفصیل، لم تسمع» در وجوب سماع دعوی قتل، ذکر سبب قتل که قتل به چه شکلی رخ داده، شرط نیست. بلکه حاکم در موقع صدور حکم باید تفحص نماید که قتل به وقوع پیوسته چگونه رخ داده است؟ آیا خطایی بوده یا عمدی، مباشرتاً بوده یا تسبیحاً. منتها اگر حاکم بعد از جستجو به کیفیت وقوع قتل پی نبرد، دعوا مسموع نمی‌باشد.

ثانیاً: «یمكن ان یقال مقتضى النصوص الداله على انه لا یبطل دم امریء مسلم، ثبوت الدیه فی کلی القتل بعد ثبوته» بلکه می‌توان گفت که پس از احراز وقوع قتل، حتی اگر حاکم بعد از تفحص و جستجو، به نحوه وقوع قتل پی نبرد، باز هم دعوی قتل، مسموع است و بر اساس روایات، «لا یبطل دم امرء مسلم» در همه‌ی قتل‌هایی که سبب آنها مشخص نشده، دیه ثابت می‌شود تا از هدر رفت خون مسلمان جلوگیری شود.

اشکال فرمایشات محقق یزدی:

اما راجع به مطلب اول: «و یرد علی الامر الاول ان مرجع عدم السماع فیما لو لم یعلم التفصیل بعد الاستفصال، ثبوت الاشتراط المذكور لا نفیه»

اینکه شما می‌فرمایید که در دعوی قتل، در صورتی که بعد از استفصال حاکم، سبب قتل مشخص نشود، دعوا مسموع نمی‌باشد، بازگشت این سخن، آن است که ذکر سبب لازم است نه اینکه ذکر سبب لازم نباشد.

اما راجع به مطلب دوم: «و علی الامر الثانی ان نفس تلك النصوص لا تدل علی أزید من عدم بطلان دم امریء مسلم و أما ان عدم البطلان بما ذا؟ فالدلیل قد ورد فی اقسام القتل و انواعه بنحو مختلف، ففی العمد یتبث القصاص، و فی شبه العمد الدیه علی القاتل، و فی الخطأ علی العاقله، بالنحو المذكور فی کتاب الدیات و فی صوره الانفراد أمر و الاشتراک أمر آخر.»

محقق یزدی در امر دوم فرموده بود که بفرض که نحوه وقوع قتل به نحو تفصیل مشخص نشود بازهم دعوا مسموع است چون اصل قتل مسلم است لذا برای اینکه دم مسلمان هدر نرود، طرف به دیه محکوم می‌شود. حالا اشکال این سخن آن است که: نهایت دلالت روایات «لایبطل دم امریء مسلم» آن است که خون مسلمان هدر نمی‌رود، اما لازمه هدر نرفتن، ثبوت دیه نیست، (در حالی که از فرمایشات محقق یزدی استفاده می‌شد که لازمه هدر نرفتن خون مسلمان، ثبوت دیه است) در حالی که هدر نرفتن خون مسلمان، در هر موردی فرق می‌کند مثلاً: در مواردی که قتل عمدی باشد، در صورتی می‌توان گفت که خون مسلمان هدر نرفته، که قاتل قصاص شود، و اگر ابتدا به ساکن دیه گرفته شود، نه تنها از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری نشده بلکه خون مسلمان هدر رفته است. در جایی که خطای محض باشد، در صورتی خون مسلمان هدر نرفته که دیه را عاقله بدهد. بنابراین نمی‌توان گفت که هر جا دیه پرداخت شود، خون مسلمان هدر نرفته است. بلکه هدر نرفتن خون مسلمان در هر موردی بحسبه!

نتیجه:

تا حالا می‌گفتیم که لازمه لایبطل امریء مسلم، ثبوت دیه نیست، زیرا هدر نرفتن خون مسلمان در هر موردی فرق می‌کند، گاهی خون مسلمان در صورتی هدر نمی‌رود که طرف قصاص شود، گاهی ثبوت دیه است اما نه بر قاتل بلکه بر عاقله و....

حال می‌فرماید: «و لا یمكن الرجوع الی دلیل عدم البطلان، و ان فرضنا ان مفاده الدیه، فی عموم اقسام القتل و انواعه فلا شبهه فی التخصیص و یكون التمسک بالعام فی الشبهه المصداقیه للمخص غیر جائز علی ما بیناه فی محله» بفرض که بپذیریم مفاد حدیث «لایبطل دم امریء مسلم» ثبوت دیه در همه قتل‌ها است، باز هم نمی‌توان گفت که اگر در یک موردی دیه مقرر شد، حتماً خون مسلمان هدر نرفته است. چرا؟ چون: یقین داریم که حکم دیه، در مواردی تخصیص خورده، مثل قصاص، حال اگر بخواهیم با لایبطل دم امریء مسلم، در موارد مشکوکه، دیه را ثابت کنیم، لازمه اش تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

مطلب جدید:

اگر کسی از فردی طلب داشته باشد، اما نمی‌داند همین فردی که الآن مقابلش هست همان فردی است که به او بدهکار است یا فرد دیگری است؟ در این صورت طرح دعوای جزمی علیه چنین فردی مشکوکی (که بگویند من صد در صد از این آقا طلب دارم) از نظر تکلیفی حرام است.

اما اگر مساله بر عکس باشد، یعنی مدعی یقین دارد که از این شخص طلب دارد، اما دعوایش را در دادگاه به صورت احتمالی مطرح کرده و ادعا کند که: «احتمالاً ایشان به من بدهکار است» طرح چنین دعوای ظنی مادامی که منجر به رد حلف نشود اشکالی ندارد، اما اگر منجر به رد حلف شود دچار محذور می‌شود به این بیان که:

در صورت طرح دعوای احتمالی، اگر مدعی برای اثبات ادعایش بینه ای نداشته باشد، و «مدعی علیه» هم اقرار نکند، نوبت به استحلاف می‌رسد.

چنانچه مدعی طلب حلف کرد، اما «مدعی علیه» سوگند نخورد بلکه آن را به مدعی رد نماید، محذور پیش می‌آید. زیرا مدعی که دعوایش را به صورت ظنی مطرح کرده، نمی‌تواند برای اثبات آن قسم بخورد.

اما اگر دعوا منجر به رد حلف نشود، طرح آن به صورت ظنی و احتمالی اشکالی ندارد.

مطلب جدید:

«لو ادعی اثنان مثلاً بان لاحدهما علی أحد کذا تسمع»

اگر دو نفر در محکمه طرح دعوا کنند و بگویند که یکی از ما دو نفر لا علی التعیین، از دیگری طلبکار هستیم، چنین دعوایی مسموع است.

در آیین دادرسی فعلی، چنین چیزی وجود ندارد. زیرا امروزه در ستون دادخواست، گزینه به نام خواهان احتمالی وجود ندارد. بلکه خواهان باید کاملاً مشخص باشد.

نحوه صدور حکم، علیه، «مدعی علیه» لا علی التعیین:

بعد از ثبوت دعوا، قاضی حکم را به نحو لا علی التعیین صادر می‌کند و بعد محکوم علیه با قرعه مشخص می‌شود. **محاكمه غیابی:**

آیا رسیدگی غیابی جایز است یا خیر؟ آیا برای طرح دعوا حضور مدعی علیه لازم است یا خیر؟ به عبارت دیگر اگر مدعی طرح شکایت کرد، و برای اثبات ادعایش سند رسمی یا بینه به دادگاه ارائه نماید، آیا دادگاه می‌تواند بدون احضار و دعوت مدعی علیه، به استناد بینه اقامه شده از سوی مدعی، علیه او حکم صادر نماید یا خیر؟ یا اینکه نه! برای صدور حکم، باید مدعی علیه احضار شود و اگر احضار شد و نیامد، آنگاه دادگاه نسبت به صدور حکم اقدام نماید؟ قضیه از چه قرار است؟

حضرت امام(ره) می‌فرماید: «لایشترط فی سماع الدعوی حضور المدعی علیه»

مدعی می‌تواند علیه مدعی علیه غایب اقامه دعوا کند.

استماع دعوا، علیه، «مدعی علیه غایب» که مورد پذیرش فقه قرار گرفته به معنای نفی صلاحیت محلی است. زیرا:

از نظر حقوقی، چنانچه دعوا، مدنی باشد، اصولاً محاکمه غیابی امکان وقوعی ندارد زیرا نسبت به دعاوی مدنی، مدعی باید دعوایش را در دادگاهی که در اقامتگاه خوانده قرار دارد مطرح نماید. از این رو دادگاه‌های دیگر اصلاً صلاحیت رسیدگی به چنین دعاوی را ندارد. مثلاً اگر اقامتگاه مدعی علیه، تهران باشد، اصلاً دادگاه قم صلاحیت رسیدگی به چنین دعوایی را ندارد.

اما نسبت به دعاوی کیفری، دادگاه صالح برای رسیدگی، دادگاه محل وقوع جرم است.

نکته: جواز محاکمه غیابی از نظر فقهی، نسبت به اموری است که جنبه حق الناسی داشته باشد.

اما نسبت به اموری که جنبه حق الهی دارد، محاکمه غیابی جایز نیست.

نکته: اجرای حکم غیابی منوط به اخذ تأمین از مدعی است. (البته یا خود مدعی تأمین بدهد و یا شخصی به کفالت از ناحیه او تأمین بسپارد) یعنی اگر قرار باشد که حکم غیابی صادر شده به مرحله اجرا در بیاید، باید «محکوم له» تضمینی به دادگاه ارائه نماید که اگر «محکوم علیه» بیگناهی خود را ثابت کرد، بتوان «محکوم به» را از «محکوم له» اخذ کرده و به «محکوم علیه» برگرداند.

نکته: آیا یمین استظهاری موردش فقط دعوای بر میت است، یا اینکه در کلیه دعاوی علیه «قُصْر»^۱ کاربرد دارد؟

قانونی مدنی، یمین استظهاری را صرفاً در دعاوی علیه میت پذیرفته است.

^۱. یعنی کسانی که دست‌شان از دفاع کردن کوتاه است. مثل دعوا علیه میت، غایب، صغیر، مجنون.

اما از نظر فقهی، در دعاوی علیه شخص غایب نیز یمین استظهاری مطرح شده است. لذا حضرت امام(ره) فرماید: بنا بر احتیاط واجب، صدور حکم علیه غایب، نیازمند به یمین استظهاری است.

فلسفه «یمین استظهاری» چیست؟

بر اساس قواعد وقتی دعاوی مطرح می‌شود، مدعی باید برای اثبات دعوایش بینه اقامه نماید. لیکن در دعاوی علیه «قُصْر» چون شخص قُصْر دستش از دفاع کردن کوتاه است، مدعی علاوه بر اقامه بینه، باید قسم نیز بخورد. بینه، اصل تحقق حق را اثبات می‌کند. اما اینکه آیا آن حق هنوز با برجاست یاخیر؟ بینه بقاء حق را اثبات نمی‌کند. بعد از آنکه اصل حق با بینه اثبات شد، با یمین استظهاری، عدم ازاله حق ثابت می‌شود. یعنی آن حقی که قبلاً وجود داشته هنوز استیفا نشده است.

به عبارت علمی، «بینه» دلیل مُحدِثه است، یمین استظهاری دلیل «مُبَقَّیه» است.

نکته: «ان الغائب علی حجه» هرگاه قاضی علیه شخص غایب، حکم صادر نماید، همین که شخص غایب حاضر شد می‌تواند برای اثبات بی گناهی خویش اقامه دلیل نماید. که اصطلاحاً به آن «واخواهی گفته می‌شود»

لذا می‌تواند شهودی را که بر علیه او شهادت داده اند، جرح نماید.

یا می‌تواند بگوید که بله! شهودی که بر مدیون بودن من، شهادت داده اند، حرف شان صحیح است، اما من آن دین را ادا کردم و شاهد هم دارم لذا می‌تواند شهادتش را به دادگاه فرا بخواند.

«و اقام بینه معارضه»

یا اینکه منکر بینه معارض اقامه کند، البته اگر «بینه معارض» قابل استماع باشد.

مثلاً مدعی دوتا شاهد اقامه کرده در فلان مجلس من به شما این منزل را فروختم، اما مدعی علیه، بینه اقامه می‌کند که من هم دوتا شاهد دارم که می‌گویند در فلان مجلس شما منزلت را به من فروختی. این گونه بینه را اصطلاحاً «بینه معارض» می‌گویند یعنی بینه ای که با بینه مدعی معارضه می‌کند.

دلایل جواز قضاوت علیه غایب:

۱. اجماع بقسمیه.

۲. روایات.

منظور از غایب کیست؟

لفظ غایب استعمالات گوناگون دارد، غایب از مجلس، غایب از بلد، غایب از بلد محاکمه. اما آنچه که از روایات استظهار می‌شود این است که منظور از غایب یعنی کسی که در بلد محاکمه حاضر نبوده است.

طراحی و تنظیم:

مدیریت سایت پایگاه اطلاع رسانی گروه فقه و حقوق قضایی